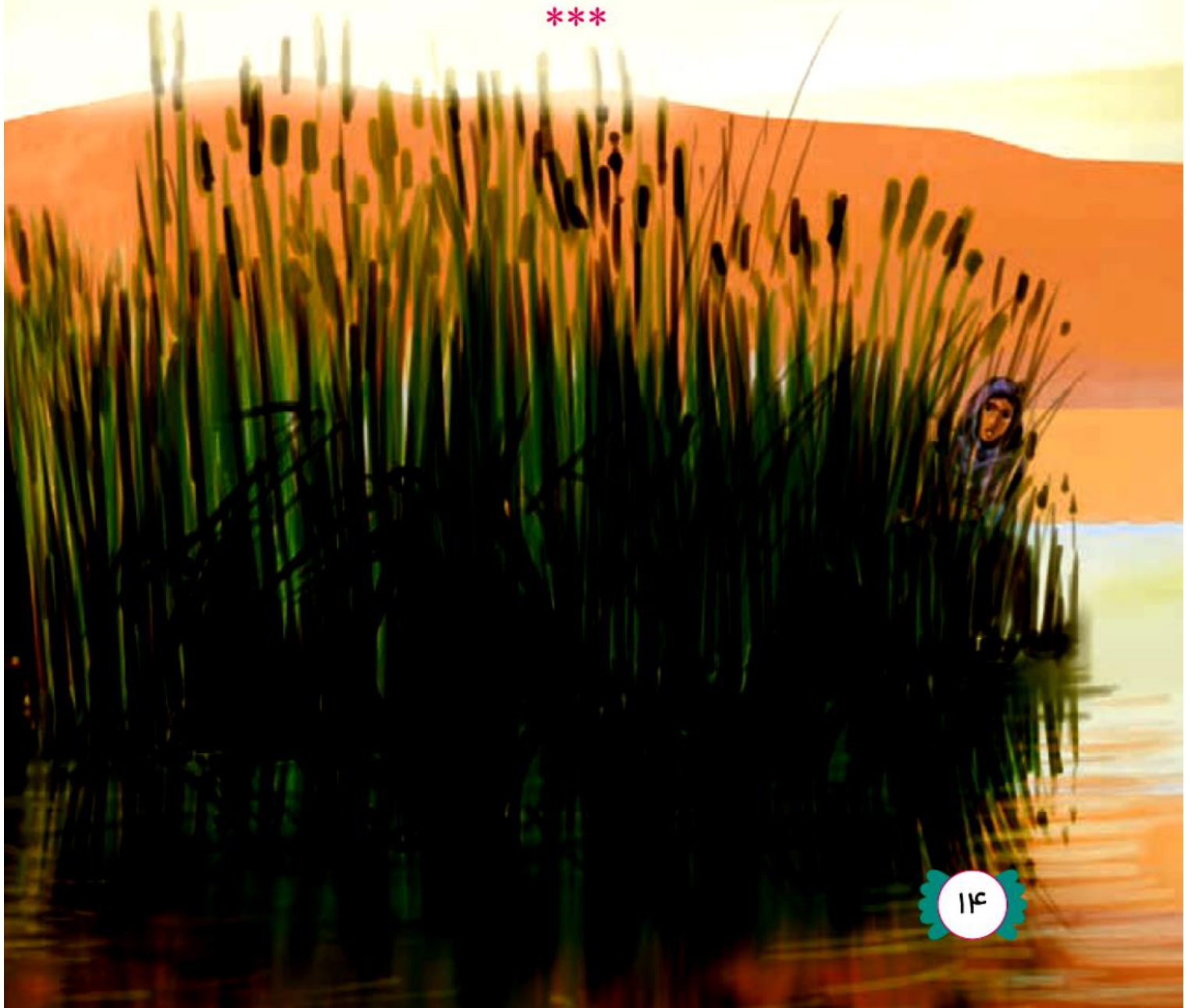




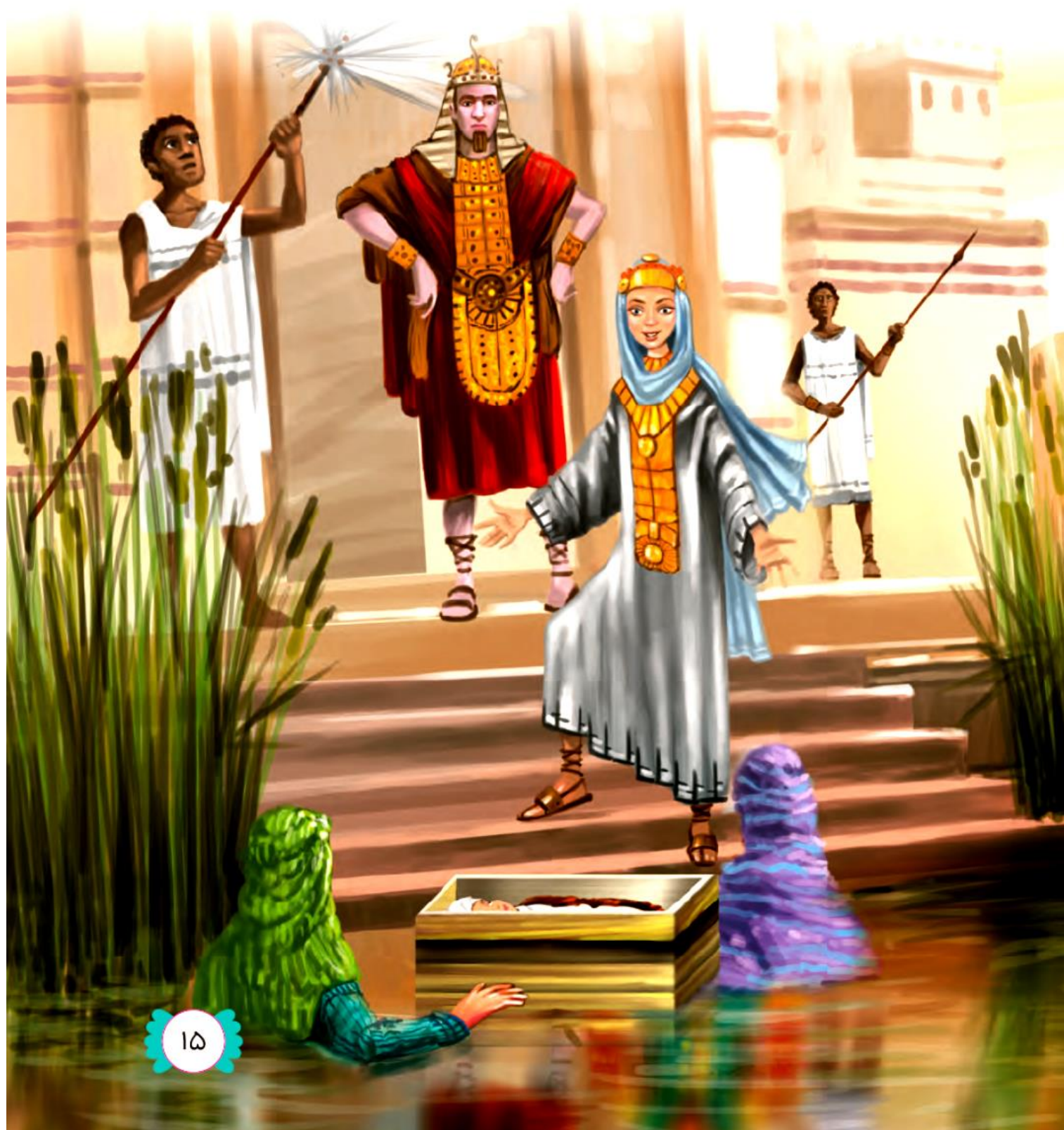
درس دوم

کودکی بر آب

سراسیمه از خواب پرید؛ خواب آشفته‌ای دیده بود!
نگران و خشمگین دستور داد تعبیرکنندگان خواب را حاضر کنند؛ خواب خود را برای
آنها تعریف کرد. آنها با ترس گفتند:
«به زودی در این سرزمین پسری به دنیا می‌آید که حکومت شما را به خطر می‌اندازد!»
فریاد فرعون در کاخ پیچید:
«از امروز هر نوزاد پسری که به دنیا آمد، فوراً او را از بین ببرید!»



مادر با مهربانی کودکش را در آغوش فشرد؛ یک‌بار دیگر او را شیر داد و لباس سفیدش را مرتب کرد. دست‌های کوچک پسرک به سوی مادر دراز شده بود. مادر لبخند غمگینی زد و گونه‌های نرم فرزندش را بوسید. او را از خود جدا کرد و با دلی امیدوار به لطف خدا، درون صندوق خواباند. کودک بی‌گناه باید به سفری پرخطر می‌رفت. قطره‌های اشک از چشمان مادر فرو می‌ریخت.



صندوق را برداشت و به آرامی روی آب گذاشت. صندوق، بالا و پایین می‌شد و در مسیر رود بزرگ نیل به پیش می‌رفت. مادر رو به دخترش کرد و گفت: «صندوق را دنبال کن و چشم از برادرت برندار!» خواهر موسی اشک‌هایش را پاک کرد و در طول ساحل به راه افتاد.

فرعون، «پادشاه مصر»، و همسرش، آسیه، در ساحل نیل قدم می‌زدند. فرعون در میان رودخانه صندوقی را دید که به آرامی بالا و پایین می‌رفت. صندوق با آب پیش آمد و در نزدیکی او و آسیه در میان گیاهان کنار رود آرام گرفت. به دستور فرعون، چند خدمتکار صندوق را از آب گرفتند. وقتی صندوق در برابر فرعون و آسیه قرار گرفت، نگاه آنها به کودکی افتاد که درون صندوق دست و پا می‌زد و به آنها نگاه می‌کرد. فرعون فریاد زد: «این کودک اینجا چه می‌کند! مگر دستور ندادم هر نوزاد پسری که به دنیا می‌آید، نابود شود؟» و بعد حرف‌های پیشگویان را با خود مرور کرد ... و این بار بلندتر فریاد زد: «این کودک را هم مانند دیگر کودکان از بین ببرید!» آسیه که سال‌ها آرزو داشت فرزندی داشته باشد، به آن کودک علاقه‌مند شده بود؛ پس به فرعون رو کرد و با ملایمت گفت: «این کودک می‌تواند نور چشم من و تو باشد. او را نکش! شاید برای ما سودی داشته باشد ... شاید بتوانیم او را به فرزندی قبول کنیم!» فرعون که فرزندی نداشت با شنیدن حرف‌های آسیه به فکر فرو رفت.

نوزاد انگشتش را از دهانش بیرون آورد و صدای گریه‌اش بلند شد. آسیه کودک را از داخل صندوق برداشت؛ به زن‌هایی که دورش را گرفته بودند، گفت: «باید زودتر یک نفر را پیدا کنیم تا به این کودک شیر بدهد. دیگر تحملش تمام شده است!»

مأموران دربار فرعون روانه‌ی شهر شدند تا دایه‌ای برای نوزاد گرسنه پیدا کنند. زن‌های زیادی نزد کودک آمدند اما بی‌فایده بود؛ کودک شیر نمی‌خورد. خواهر کودک که از دور ماجرا را زیر نظر داشت، نزدیک شد و گفت: «می‌خواهید زنی را به شما معرفی کنم که سرپرستی این کودک را به عهده بگیرد و او را شیر بدهد؟» خیلی زود خبر را به آسیه رساندند. آسیه دایه را به دربار دعوت کرد؛ بدون آنکه بداند او مادر نوزاد است.

وقتی کودک در آغوش مادرش جای گرفت، آرام شد. مادر، نوزادش را نوازش کرد؛ اشک شادی را پشت پلک‌هایش نگه داشت و به لطف خداوند فکر کرد؛ خداوند بزرگی که کودکش را در سلامت کامل به او بازگردانده بود.



فرعون پادشاه مصر خواب دید که کودکی به دنیا می‌آید که حکومت او را نابود می‌کند. دستور داد تا پس از آن هر زمان کودک پسری به دنیا آمد او را بکشند. در همین دوره بود که من به دنیا آمدم. مادرم از ترس اینکه سربازان فرعون مرا نکشند، من را درون صندوقی چوبی گذاشت و به رود نیل سپرد و به خواهرم گفت مراقب صندوق باش و آن را دنبال کن. آب صندوقی که من درون آن بودم را به طرف قصر فرعون می‌برد. فرعون و همسرش در ساحل قدم می‌زدند که صندوق را دیدند و چون فرزندی نداشتند آسیه اصرار کرد تا آنها من را به فرزندی پذیرفتند. سپس برای من به دنبال دایه‌ای گشتند و به فرمان خدا خلاصه‌ی داستان «کودکی بر آب» را از زبان یکی از این شخصیت‌ها تعریف کنید. مادرم دایه‌ی من شد و من در دامن مادرم پرورش یافتم.

حضرت موسی - علیه السلام - آسیه خواهر موسی

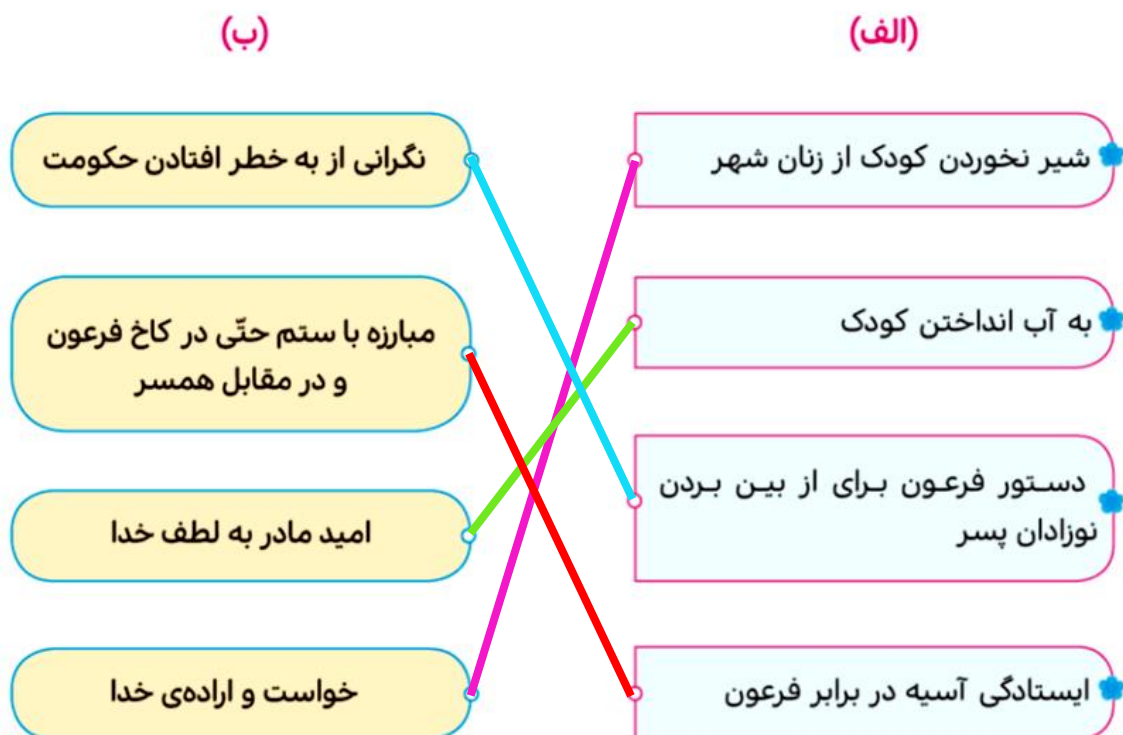
بگرد و پیدا کن

متن زیر را بخوانید.

حضرت موسی - علیه السلام - یکی از پیامبران بزرگ است. خدا او را برای مبارزه با فرعون و هدایت قوم بنی اسرائیل فرستاد. وقتی موسی به پیامبری رسید، آسیه به او ایمان آورد. فرعون از شنیدن این خبر خشمگین شد و آسیه را تهدید کرد تا از ایمانش دست بردارد اما آسیه در ایمان خود استوار باقی ماند. این بانوی مؤمن یکی از بهترین زنان عالم است. او تا آخرین نفس در برابر ظلم و ستم فرعون ایستادگی کرد و با شجاعت از دنیا رفت. آسیه به مردان و زنان با ایمان آموخت که از مبارزه با ستمکاران نهراسند. خدا در قرآن این بانوی نیکوکار را الگوی مؤمنان معرفی می‌کند.



● با توجه به درس و متن صفحه ی قبل مشخص کنید هر کدام از مطالب قسمت (الف) با کدام مطلب قسمت (ب) ارتباط دارد.



گفت و گو کنید

خدای مهربان، همیشه و همه جا پشتیبان انسان های خوب است. به نظر شما در داستان «کودکی بر آب» کدام بخش ها به پشتیبانی خدا از انسان های خوب اشاره می کند؟ **آنجایی که مادر کودک را به آب سپرد و کودک در رود غرق نشد.**

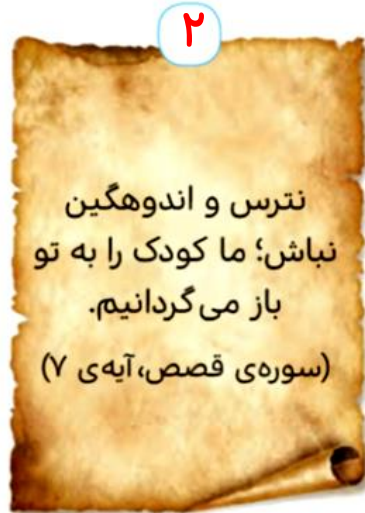
آنجایی که فرعون و همسرش کودک را به فرزند ی قبول کردند و او را نکشتند.



آنجایی که خداوند دوباره موسی را به مادرش به عنوان دایه برگرداند تا در دامن مادر خودش پرورش پیدا کند.

ببین و بگو

کدام تصویر به کدام آیه مربوط است؟ آنها را به ترتیب داستان کودکی حضرت موسی - علیه السلام - مشخص کنید.



گام به گام هدیه ها صفحه به صفحه طراح: سمیرا ابوالقاسمی

وقتی موسی (ع) کودک بود مادرش او را در صندوق گذاشت و به رود نیل انداخت ماموران فرعون او را از آب گرفتند و فرعون و همسرش او را به فرزندی پذیرفتند



ایستگاه فکر

این تصویرها بخش‌هایی از زندگی حضرت موسی- علیه السلام- را نشان می‌دهد. داستان آنها را تعریف کنید.



به فرمان خدا حضرت موسی عصایش را روی زمین انداخت و عصا تبدیل به مار بزرگی شد



دشمنان به دنبال حضرت موسی آمدند و حضرت موسی به فرمان خدا عصایش را در آب انداخت و راه برای رفتن پیروانش در آب باز شد

گام به گام هدیه‌ها صفحه به صفحه طراح: سمیرا ابوالقاسمی

کدام یک از تصویرهای بالا با این شعر ارتباط دارد؟ تصویر شماره ۳

رودها از خود نه طغیان می‌کنند
ما به دریا حکم طوفان می‌دهیم

آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند
ما به سیل و موج فرمان می‌دهیم

پروین اعتصامی